

اگه سکه رو رو داره... وای به هر دو روش!

در هفته‌ای که گذشت، قیمت سکه از ۲۲۰ میلیون تومان گذشت و هر گرم طلای ۱۸ عیار هم بیشتر از ۲۲ میلیون تومان معامله شد؛ چه معامله شدنی! با توجه به اینکه این روزها بازار سکه، سکه شده است، تصمیم گرفتیم با یک سکه گفت‌وگو کنیم. شنیدن حرف‌های این موجود ارزشمند را که اندازه‌ی به بند انگشت هم نیست، به همه توصیه می‌کنیم.

میرزا چنگیز ک



کارتون: شهرام شیرزادی

هوای من ازدواج می‌کنم و به گروه به خاطر من جدا می‌شن. الان اون قدر که من توی تشکیل زندگی مشترک تأثیر دارم، عشق و دعانویس و بقیه چیزا مؤثر نیستن.

● حالا که دوام زندگی به تو بستگی داره، خواهش می‌کنیم به خرده فتیله ت رو بکش پایین.

● دیگه به چیزایی که بهت مربوط نمی‌شه، دخالت نکن. الان هم بیا به دستی بهم بکش که باید برم بینم چقدر دیگه گرون شدم.

● ای جان... می‌شه مال خودم باشی؟ می‌شه تنهام نداری؟ می‌شه دیگه ترکم نکنی؟ نه... نرو از پیشم!

اگه این بزرگوارا نبودن، من هیچ وقت به این جایگاه نمی‌رسیدم. تصمیمایی که این دوستان می‌گیرن، باعث شده تا من رو از لای سر رسید که به عده می‌دادن به به عده دیگه تا پرونده‌شون امضا بشه، رسیدم به جایی که من رو توی بسته‌بندی تشکیل می‌دارن و می‌دن به به عده دیگه تا پرونده‌شون امضا بشه!

● آهان، از اون لحاظ... به مقداری هم درباره کاربرد توی زندگی مشترک بگو.

● اتفاقاً بیشترین کاربرد من توی این زمینه‌ست. اون قدری که من باعث سرگرفتن عروسی و متأسفانه طلاق شدم، هیچ‌کسی این کار رو نکرده. به عده به

- خبرنگار: خودت رو معرفی می‌کنی؟
- خودت!!! خودتون! تو کی هستی که این طوری با من صحبت می‌کنی؟
- اوه! پس قراره به مصاحبه چالشی داشته باشیم. خودتون رو معرفی می‌کنین؟
- سکه هستم. با ارزش‌ترین موجود حال حاضر.
- حالا خیلی هم این طوری نیست، ولی به کم بیشتر از پیشینه خودتون بگین.
- پیشینه من به چه درد می‌خوره؟ اینکه قبلاً کی بودم و اجداد من کیا بودن، به چه کارت می‌آد؟ مهم اینه که الان کی هستم و چی کار می‌کنم.
- قبل از اینکه به اون مرحله برسیم، باید به سابقه‌ای ازتون داشته باشیم؛ مثلاً اینکه به زمانی اجدادت به به پول سیاه هم نمی‌ارزیدن! فک وفامیلت رو کف دست‌گدامی نداختن. باهاتون شیر یا خط می‌نداختیم. شماها همونی هستین که می‌نداختیمتون توی تلفن تا به دقیقه حرف بزنین. شما رو به زمانی می‌داشتیم سر سفره هفت‌سین یا می‌ریختیم روی سر عروس و داماد. پس این قدر خودت رو برای ما نگیز.
- هه! مهم اینه که الان خودت داری توی دلت آرزو می‌کنی که پیام توی جیب!
- این رو راست گفتی... داغ دلم رو تازه کردی... (خبرنگار بغض می‌شود و اشک در چشم‌هایش جمع می‌شود)
- (دلش به رحم می‌آید و لحنش را ملایم می‌کند): حالا غصه نخور، آخر مصاحبه چند دقیقه می‌آم پیشت تا از نزدیک من رو ببینی و توی مشتت بگیر و نوازشم کنی.
- مرسی، مرسی... حالا برامون بگو که چی شد به اینجا رسیدی؟
- من به شبه به این جایگاه نرسیدم. سال‌هاست که دارم آهسته پله‌های موفقیت رو طی می‌کنم. بعد از تلاش خودم، موفقیت رو مدیون خیلای دیگه می‌دونم که از همین جا دستشون رو می‌بوسم.
- می‌شه بگی کیا؟
- بله، مسئولان، مدیران و تصمیم‌گیرای مملکت. من ارزش خودم رو مدیون این عزیزان می‌دونم.



۱۱ شهریور ۱۴۰۵ / شماره ۱۷۸

۴

در ردیف ۱۲، چنان صندلی خود را به عقب می‌کوبد که انگار قصد دارد با مسافر ردیف ۱۳ متحدان جبهه شمال هواپیما را تشکیل دهند. او بدون توجه به اینکه مسافر پشت سرش، لپ تاپ روشن دارد یا زانویش در حال خرد شدن است، چنان تکیه می‌دهد که گویی روی مبل راحتی منزل خود در حال تماشای مسابقه فوتبال است.

شاهدان عینی گزارش دادند در بخش دیگری از کابین، شخصی با صدای بلند در حال مکالمه با نفر کناری

به گزارش کنسل نیوز، پروازهای داخلی ما این روزها بیش از آنکه شبیه وسیله نقلیه باشند، شبیه یک همایش بداهه درباره چگونگی سلب آسایش از دیگران شده‌اند. گزارش‌ها حاکی است که رقابت شدیدی بین مسافران برای تبدیل کابین هواپیما به محیطی خانوادگی و صمیمی در جریان است که باعث شده تعریف سفر هوایی از جابه‌جایی سریع به آزمون تحمل فشارهای روانی تغییر پیدا کند.

حاضران در صحنه گزارش می‌دهند مسافری

فرهنگ شهروندی

فرزانه زینلی

گزارشی از پروازهای آسمانی

به سوی بی‌نهایت و فراتر از آن